

مارکسیسم را با شرایط نوین در جهان انطباق دهیم - سوسیالیسم یا بربریت -

نگاهی به بحث در "کار" برای تعیین "هویت"

سازمان فدائیان، اکثریت

۱- اسلوب

رشد مارکسیسم و انطباق آن با شرایط امروزی جهان در دوران بحران ساختاری سرمایه داری [۱] توسط معتقدان به سوسیالیسم علمی در سراسر جهان کوشش بسیار جدی است، که اکنون در سراسر جهان در جریان است. در کشورهای آمریکای لاتین [۲]، کشورهای آسیایی و همچنین در کشورهای اروپایی که پی آمدهای ضربات وارد آمده به سوسیالیسم بلاواسطه به آن‌ها موثر بوده است، چنین تلاش خلاقانه بچشم می خورد. در کنفرانس "مارکسیسم در پایان هزاره" در ماه مارس ۱۹۹۷ در شهر هانور آلمان که با شرکت نزدیک به هشتصد نفر تشکیل شد، بحث‌هایی جدی در این زمینه صورت گرفت. در این کنفرانس نه تنها مارکسیست‌ها نظرات خود را در جلسات عمومی و ۵۸ کمیسیون ویژه مسائل مختلف جهان مطرح ساختند، بلکه چپ‌های غیرمارکسیست نیز امکان یافتند، تا نظرات خود را طرح کنند.

تلاش برای رشد و انطباق مارکسیسم برای حزب توده ایران نیز وظیفه‌ای ضروری است. البته این وظیفه بطور کلی در برابر تمام نیروهای چپ میهن ما نیز قرار دارد، حتی آنها که خود را غیرمارکسیست می دانند. کوشش برخی نظریه پردازان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای دستیابی به «هویت» خود را نیز باید بخشی از همین تلاش دانست. از جمله این کوشش‌ها مقاله‌ای است که در شماره ۱۵۳ "کار" منتشر شده است. همین تلاش‌ها را باید نشانه‌ای از نیاز و کوشش نیروی چپ در انطباق نظرات خود بر شرایط جدید در جهان امروز ارزیابی کرد. جالب است که همین تلاش از زاویه دیگری در نشریات چپ مذهبی ایران نیز مشاهده می شود، هم در زمینه برداشت‌های نظری و هم در مسائل اقتصادی-اجتماعی.

از جمله نکات مهمی که اغلب در کنفرانس‌های علمی پیرامون رشد مارکسیسم و انطباق آن با شرایط نوین جهان مطرح شده و بر آن تأکید می شود، «اسلوب» بررسی پدیده، نگرش به واقعیات و بهره گیری از ابزار تفکر علمی است! چرا که در غیراینصورت از واقعیات موجود، حتی از سر خیرخواهی و علاقه به مارکسیسم، به نتایجی غیرواقعی، غیرمارکسیستی و ضدعلمی می رسیم.

بنابراین، «اسلوب» علمی بررسی پدیده‌ها و «اسلوب» تلاش برای رشد مارکسیسم، برای پژوهندگان فلسفه اجتماعی خدشه ناپذیر است. به همین جهت مرور «اسلوب» و «روش» علمی بررسی پدیده‌ها هر باری می تواند راهگشا برای ورود به پژوهش‌های فلسفی و اجتماعی در ادامه تلاشی باشد، که در سراسر جهان در جریان است.

پایبندی به اسلوب علمی تحقیق و بررسی در تمام علوم، از جمله در علم جامعه‌شناسی (شناختی)، یعنی حرکت از «واقعیت موجود» و کشف آن عناصر و عوامل و نیروهایی درونی «واقعیت موجود» و یا عوامل بیرونی موثر بر آن است، که می تواند عامل و حامل رشد و ترقی آن باشد. شناخت واقعیت و عوامل فوق‌الذکر، و از این طریق کشف «قانونمندی‌های» رشد واقعیت موجود، به انسان امکان «شناخت انتزاعی» دورنمای ممکن، و «آلترناتیو» و یا «آلترناتیو»های ممکن را می دهد. شناختی که در تخیل و تفکر انسان پدید می آید، اما از آنجا که ریشه در واقعیت عینی دارد، پیوسته یک ایده آل و آرمان "خیالپردازانه و اتوپیک" نیست، بلکه ترسیم «آن چیزی است، که می تواند از درون واقعیت موجود بیرون بیاید». به همین جهت آینده، پیوسته ریشه در واقعیت امروز دارد. ساخته اندیشه انسان با چنین اسلوب و متولوژی علمی، نه ریشه در تخیل ایده آلیستی، بلکه ریشه در واقعیت مادی امروز دارد. ارتباط ذهن و عین هرگز گسسته نیست و به همین دلیل ذهن ناشی از عین، به اصل خود بازمی گردد و از این طریق رابطه دیالکتیکی عین و ذهن برقرار است. اسلوب و متد بانیان سوسیالیسم علمی برای ترسیم آینده جامعه بشری همین شیوه بوده است. تحقیقات تاریخی که به کشف «ماتریالیسم تاریخی» و نبرد طبقاتی به عنوان محرک رشد تاریخ انجامید و کار عمده آن را

فردریش انگلس ((پیدایش خانواده، دولت و مالکیت خصوصی))، ((رشد سوسیالیسم از اتوپیک به علم)) به‌عنوان داشت؛ «کاپیتال» مارکس که با تشریح صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، کشف قوانین انباشت سرمایه از طریق استثمار کار مزدوری و تصاحب ارزش اضافه توسط صاحبان ابزار تولید، که به شناخت راه پشت سر گذاشتن - نفی در نفی - این شیوه تولیدی، انجامید؛ و یا تز «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله رشد سرمایه داری» لنین، که بیش از ۷ دهه پیش، چگونگی حاکمیت سرمایه مالی امپریالیستی را آنطور که امروز برقرار است، برمی شمرد، جمله‌ای از جمع آوری فاکت‌ها از درون «واقعیت موجود» آغاز شد.

پایبندی به همین شیوه و اسلوب وسیله مطمئنی است برای رشد و انطباق جهان بینی مارکسیستی با شرایط امروز. جهان بینی که بانیان آن آنرا نه یک آئین، بلکه سرفصلی برای اندیشه و عمل علمی-انقلابی بر شمرده‌اند. این شیوه اندیشه علمی-انقلابی که نه تنها توده‌ای‌ها، بلکه همه روشنفکران و متفکران ایرانی بدان معترف هستند و دشمنان حزب نیز با آن سرستیز دارند، برخاسته از اسلوب برخورد با پدیده‌های اجتماعی شکل گرفته است و توده مردم با حاصل آن که سیاست و تاکتیک‌های حزب ما باشد، با آن آشنا هستند!

((مشی توده‌ای)) در شرایط امروزی نبردهای اجتماعی نیز باید سرمشق توده‌ای‌ها در شناخت واقعیت جامعه امروز ایران و رشد و انطباق خلاق مارکسیسم بر این شرایط باشد.

۲- توسل به اسلوب‌های دیگر با کدام هدف؟

در تمام طول حیات مارکسیسم، برخلاف کوشش معتقدان به سوسیالیسم علمی برای رشد و انطباق مارکسیسم بر شرایط تغییریابنده در سراسر تاریخ جنبش مارکسیستی، پیوسته جریان و شیوه دیگری نیز معمول بوده است برای باصلاح رشد مارکسیسم، متکی به اسلوب خود. این جریان در سال‌های بعد از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم از زوایای مختلف به این تلاش شدت بخشیده است. این اسلوب می کوشد به اصطلاح از موضع «چپ»، به توجیه «مرگ کمونیسم» بپردازد، که توسط سرمایه داری تبلیغ می شود. بررسی دقیق تر مواضع تئوریک-فلسفی آنان اما نشان می دهد، که همه این جریان‌ها و زیربخش‌های آن در تحلیل نهایی از موضع انتقادی نسبت به ماتریالیسم، توری شناخت و نهایتاً مارکسیسم حرکت می کنند و می کوشند قابل شناخت بودن «قانونمندی‌های رشد» و در واقع وجود چنین قوانینی در تاریخ را نفی کنند.

جریان‌های متفاوت «پوزیتیویستی» و «فلسفه زندگی» مدافعان سیستم سرمایه داری و زیرجنبش‌های گوناگون این جریان‌ها مجموعاً در این تلاش شرکت داشته و دارند. از گروه «محافظه کار»، که از درون آن معتقدان به محدود ساخت حقوق دمکراتیک و ضرورت وجود «دولت مقتدر» (باصطلاح «دیکتاتوری مردمی» مورد نظر حزب موفتله اسلامی در ایران امروز) بیرون آمدند و «تیجه» در بین آنان کارپایه فکری فاشیستی را تلوین کرد، تا معتقدان به جنبش «رنسانس» و «راسونالیسم» چنین طیفی را تشکیل می دهند.

در بین گروه‌های اخیر از جمله «تئوکراتی آئیسم» جریانی است، که شناخت قانونمندی‌ها را در «علوم طبیعی» تأیید می کند، ولی آنرا برای «علوم اجتماعی» ناممکن می داند. این جریان «به نفی امکان شناخت قوانین عینی برای جامعه و تاریخ می پردازد» [۳] بنظر آنان «تصادف» در تاریخ جایی برای وجود سو به طریق اولی شناخت - قانونمندی باقی نمی گذارد. «تصادف در تاریخ، یا بینی کلتوپاترا» [۴].

اسلوب بررسی و تحقیقات همه این جریانات پوزیتیویستی و یا راسیونل و... دارای ویژگی‌های خود هستند. بررسی آن‌ها از واقعیت موجود آغاز نمی شود، و لذا به کلی گویی بسنده می کنند. به این منظور، تحلیل از کل به جزء حرکت نمی کند؛ تعیین عمده و غیرعمده مشخص نمی شود؛ به رابطه علی و تکوینی روندها بی توجهی می شود؛ مطلق گرایی، به ویژه درباره نقش روندهای زوینایی و ذهنی در برابر زیرینایی و عینی، در شیوه بررسی‌های این اندیشمندان شدت بچشم می خورد. دانش و فرهنگ، روحیات و سنن و نهایتاً مجموعه ذهنیات بشر، که انباشت و تظاهر مادی شده روند رشد انسان و جامعه بشری است، از بلندی دیدگاه امروزی آنان، به «چیزی» مستقل از عینیت روندهای تاریخی و رشد جامعه بشری تبدیل و تصور می شود. پندار چنان است که گویا ذهنیات بدون یک گذشته عینی در ذهن آنان «حلول» کرده است. آنها بدین ترتیب خداحافظی از دیالکتیک ماتریالیستی و رابطه عین و ذهن را تشویق می کنند.

وجود این شیوه و اسلوب تحقیق و بررسی را می توان نزد مدافعان پوزیتیویست و راسیونالیست و ... سرمایه داری در انتقاد آنها به نظرات

تبدیل «کاپیتال» به یک «پیش‌گویی آرمانی» به عنوان برداشت مارکسیسم از جامعه سوسیالیستی بنا این هدف مطرح می‌شود، تا بتوان مارکسیسم را به یک «آئین» تبدیل ساخت. او ادامه می‌دهد: «[سوسیالیسم] چنانچه خواهد رسالت اجتماعی و جهانی خود را در پیکار برای داد پی‌بگیرد، باید محتوای نام و جنبش خود را گسترش دهد [البته منظور، همانطور که بعداً نشان داده خواهد شد، نه رشد و انطباق مارکسیسم بر شرایط امروزی، بلکه تبدیل آن به یک جریان پوزیتیویستی دیگر در خدمت ادامه حیات سرمایه‌داری است] و از مخلوده باورمندی به یک نظام اجتماعی مشخص بسیار فراتر برود.» به عبارت دیگر اگر نمی‌توان مارکسیسم را طبق توصیه کارل پوپر پوزیتیویست و برپایه «اصل فالسیفیکاسیون» [۶] مورد نظر او رد کرد، پس باید لااقل برای این «پیشگویی آرمانی»، تالی‌ها و آلترناتیوهای متعددی را پیشنهاد کرد، تا با تقسیم جنبش سوسیالیستی، دسترسی به هدف را غیرممکن جلوه دهد. بر این پایه او ادامه می‌دهد: «مخلود شدن درک و تعریف سوسیالیسم به بیان ویژگی‌های یک نظام اجتماعی-تاریخی آرمانی، و ایمان مطلق به برپایی گریزناپذیر و حتمی این نظام در مسیر حرکت خودپوی تاریخ، زمینه‌ساز آئین‌پرستی است.»

او بدین طریق مارکسیسم را به عنوان ایده‌ای «آئین‌پرست» که در بند «ایمان مطلق به برپایی گریزناپذیر» جامعه آرمانی و دادخواهانه خود گرفتار است، معرفی می‌کند. جامعه‌ای که حلول آن «در مسیر حرکت خودپوی تاریخ»، همانند اعتقاد به جهنم و بهشت، قطعی و حکم تاریخی است! امیر مبینی هم مانند کارل پوپر «اول از مارکسیسم یک باذکنک بی محتوا می‌سازد، تا با یک تیر خلاص، نقطه پایان بر آن بگذارد.»

به عنوان تیر خلاص این‌بار «امیر مبینی» پای «دیالکتیک» را میان می‌کشد. با قرار دادن «سیاست» و «دیالکتیک» در برابر هم - و نه سیاست هشیارانه‌ای که با توجه به ابزار فکری دیالکتیکی اعمال می‌شود -، یعنی باز هم با مقایسه «سبب» و «کلابی»، به کشف تضاد در مارکسیسم، و یا آنچه‌ی که او تحت عنوان «پدیده‌ای بنام ایدئولوژی مارکسیسم» می‌نامد، می‌پردازد. گویا «سیاست» در دست آئین‌پرست‌های «سنتمدار، از تلوکس» علیه «دانش و دیالکتیک» بیا خاسته و عمل می‌کند و از آنجا که «سیاست علم منافع [است] غالباً می‌کوشد از راه آفریدن «حقایق» و باورهای مطلق به چنین احساس و ایمانی دامن بزند... بر اثر چنین گرایشی دیالکتیک مطلق‌شکن در دست سیاست به کارخانه مطلق‌سازی تبدیل می‌شود، تحلیل مطلق از شرایط مطلق، چنان‌که تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌گردد و باورمندی دینی به «حقایق» مطلق و مقدرات تاریخی، بر جهان‌بینی سیاسی سوسیالیسم چیره می‌گردد.»

اعلام داشتن این برداشت معلول از مارکسیسم، به عنوان مارکسیسم، تهمت آئین‌پرستی به مارکسیسم و ادعای کهنگی مارکسیسم، نتیجه‌گیری‌هایی که به بیان او سوار بر امواج «اینترنیت» ممکن می‌شود، او را بر آن می‌دارد، بنویسد: «جهان امروز بیش از پیش با آئین‌پرستی بیگانه می‌شود.» و با برشردن «پایامدهای بزرگ انقلاب علمی-فنی [که بهیچوجه منظور از آن بحران ساختاری تشدیدبند سیستم سرمایه‌داری نیست]، شکست تلخ کشورهای سوسیالیستی اروپا، جنون [!؟]، که منظور از این اصطلاح جبر سیستم در تولید بمنظور کسب سود است] پیشرفت جامعه سرمایه‌داری (که [گویا] با توری انقلاب اجتماعی مارکسیسم مغایرت‌ها جدی دارد)، [۷]...» اعلام کند که اینها: «پندارهای مطلق‌اندیشانه درباره سوسیالیسم و آینده تاریخ بشری را در هم می‌کوبند.» یا این مقدمه او نه علیه «جنون» سرمایه‌داری، که علیه سوسیالیسم نتیجه‌گیری می‌کند و می‌نویسد: «جهان‌بینی سوسیالیسم نیازمند بازآفرینی خویش است!» و همانطور که پیش‌تر بیان شد، برای اثبات ضرورت «بازآفرینی»، در جستجوی تضاد دیالکتیکی در مارکسیسم، مقوله‌های «ضرورت» و «تصادف» بیان‌کننده می‌شود.

ضرورت یا تصادف

یکی از پایه‌های استدلالی در نظرات پوزیتیویستی اندیشمندان سرمایه‌داری برای اثبات این نکته بکار گرفته می‌شود، که گویا تغییرات در جامعه بشری - برخلاف طبیعت - فاقد هرنوع قانونمندی است. بطریق اولی «تئوری شناخت» متکی به این قانونمندی نیز یک چیز من‌در‌آوردی است، زیرا آنجا که چیزی برای شناخت وجود ندارد، پذیرفتن چنین تئوری، هجو است. این باصطلاح استدلال، که در برابر واقعیت رشد تاریخی جوامع بشری قرار دارد، و نمی‌تواند این گذشته اثبات شده را نفی کند، آنرا «واقعیتی» اعلام می‌کند، که دیگر «تحقیق یافته است»، ولی نه بر پایه یک قانونمندی، بلکه بر پایه حکمروانی «هرج و مرج» Chaos ابدی و تاثیر «تصادف» و نه

مارکسیستی همیشه تشخیص داد. برای نمونه می‌توان به نظراتی اشاره کرد، که تحت عنوان «در آستانه امروز» و در ادامه بحث درباره «هویت سازمان فدائیان اکثریت، در شماره‌های ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶ نشریه کار» بقلم امیر مبینی منتشر شده است.

اگر چه این نوشته هنوز پایان نیافته و باید منتظر پیشنهاد برای «چه باید کرد؟» و از این‌طرف تعریف «هویت» چه بطور عام و هویت سازمان فدائیان خلق اکثریت بطور خاص را انتظار داشت، اما از آنجا که «سبب از درخت دور نمی‌افتد»، می‌توان با توجه به صغرا و کبراهای انجام شده، بدون انتظار بقیه «پژوهش»، نگاهی به آن انداخت.

متأسفانه نویسنده تاکنون اشاره‌ای به ما،خذ مورد استفاده «پژوهش» خود نکرده است، تا بتوان به اصل منابع مورد استفاده مراجعه کرد.

۳- «در آستانه امروز»

امیر مبینی نکته بدیع و جدیدی را بیش از آنچه که در اجلاس سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - در پانز سال گذشته در شهر برلین مطرح کرده بود، مطرح ساخته است.

اول- او در بررسی علل ضربات وارد آمده به اتحاد شوروی و... و بیان علل آنها در سطح باقی می‌ماند. مطلق‌گرایی در این زمینه را او در آن اجلاس چنین برشمرد: «به اعتقاد من یکی از مهمترین علل شکست آن روند در همین جا نهفته بود که از مارکسیسم یک ایدئولوژی کاذب، از این ایدئولوژی یک کیش شخصیت، و از کیش یک مذهب ساختند، که قدرت تغییر و تکامل را از دست داده بود و نتیجتاً بین بود و نبود قرار گرفت.»

دوم- با برداشت ایده آلیستی از مارکسیسم، آنرا به یک «ایده دادخواهانه» - سوسیالیسم تخیلی - مخلود کرد و چنین گفت: «... با این پدیده به نام ایدئولوژی مارکسیستی چگونه برخورد کنیم، یا بطور مشخص‌تر، با ایده‌های دادخواهانه که طغی تاریخ جنبش سوسیالیستی گرد آمده است، چگونه بناید برخورد کنیم...»

سوم- سپس او پس از رساندن مارکسیسم و بقول او «پدیده‌ای به نام مارکسیسم» به سطح یک ایده دادخواهانه، جان‌مایه علمی این اندیشه، که «علم تاریخ» [۵] است، را از آن می‌ستاند. جان‌مایه‌ای که با پایبندی به قانونمندی رشد جامعه و اعتقاد به قابل شناخت بودن این قانونمندی، در موضع «جانبدار و ترقی‌خواهی تاریخی» قرار دارد.

ندیدن تفاوت بین «ایدئولوژی»، یعنی مجموعه نظرات فلسفی، سیاسی، هنری و... که نشان پایگاه طبقاتی انسان است و با تغییر صورتبندی اقتصادی-اجتماعی جامعه در طول تاریخ، تغییر می‌کند، با «علم تاریخ»، که بنام مارکسیسم در ادبیات و اذهان جای گرفته است، موجب می‌شود، که امیر مبینی «در نظراتش در آن جلسه به نفی عینیت و واقعیت رشد تاریخ جوامع بشری بپردازد. او بر مبنای چنین درک غیرعلمی نیز قادر نمی‌شود رشد اثبات‌شده و واقعی تاریخ جوامع بشری از سطح ساده‌تر به بغرنج‌تر، و از بسیط به مرکب را دریابد و لذا قادر نیست «جانبدار رشد تاریخی» بودن «علم تاریخ» و مترادف کلامی آن، «مارکسیسم»، را با این واقعیت تاریخی درک کند. چنین است که آنوقت بی‌محابا از تضاد مارکسیسم با علم سخن می‌گوید: «علم شناخت بیطرفانه است و برای آن هیچ چیز مقدس و ابدی نیست» و لذا در تضاد است با جانبدار بودن مارکسیسم: «چگونه یک ایدئولوژی می‌تواند علمی باشد؟ شکل ایجاد ایدئولوژی با شکل پیدایش شناخت علمی متفاوت است. شناخت علمی از راه برخورد بی‌طرفانه با واقعیت‌ها و بررسی و آزمایش و تجزیه و تحلیل و غیره بدست می‌آید و سرانجام باید در عمل به اثبات برسد. ولی ایدئولوژی از این روش استفاده نمی‌کند. در اینجا منافع [یعنی جانبداری] اساس است...».

دو «پدیده»، دو مقوله متفاوت، بدون درک دقیق و روشنی از آنها، با یکدیگر در ارتباط و توازن قرار داده می‌شوند، برای دسترسی به نتایج دلخواه. متأسفانه تداوم همین شیوه و اسلوب نادرست را می‌توان در نوشته‌های اخیر او در نشریه کار، تحت عنوان «پژوهشی...» مورد بحث نیز یافت.

امیر مبینی در «پژوهشی...» نیز ضمن برپافشاری به درک خود از مارکسیسم به عنوان یک ایده «آرمانی»، می‌نویسد: «سوسیالیسم، اگرچه ضرورتاً تعریف و تصویری از آینده مناسبات اجتماعی بدست می‌دهد، اما نمی‌تواند تنها به همین پیش‌گویی مشخص آرمانی مخلود بماند.» این «پیش‌گویی مشخص آرمانی»، همان برداشت نویسنده از «کاپیتال» مارکس است!

«ضرورت»، که در تحلیل نهایی خود یک «تصادف» است: «ضرورت به شکل حادثه یا تصادف بروز می‌کند»!

صرفنظر از آنکه تر هرج و مرج ابدی با نتایج تمامی علوم دقیقه در تضاد است و نافی رابطه دیالکتیکی بین «نظم و هرج و مرج» در روند رشد پدیده است، خود این اندیشمندان بی‌پایگی نظر خودشان را که گویا هیچ قانونمندی در رشد تاریخ دخیل نیست، با پذیرفتن برقراری «هرج و مرج» و «تصادف» ابدی به مثابه یک اصل، رد می‌کنند. به نظر آنها قانون وجود دارد، قانون هرج و مرج. پاسخ به این پرسش که چرا تداوم تکامل آینده، برخلاف آنچه که تاکنون واقع شده است، حرکتی تنها بر پایه هرج و مرج باید باشد را پوزیتیویست‌ها هنوز مدین مانده‌اند.

اینکه مقوله «رشد» و «تکامل» تنها با محتوای تغییر از ساده به بفرنج و از سبسط به مرکب قابل درک است، ظاهر مورد تردید نیست. نفی چنین قانونمندی قابل اثبات در تمامی پدیده‌ها را می‌توان تنها با همان «سیاستی» توجیه کرد، که «امیر مبینی» آنرا در بالا برای «حفظ منافع» تعریف کرد و به مارکسیسم نسبت داد.

اکنون این پرسش مطرح است، که به قول زنده یاد احسان طبری [۹] آیا می‌توان «تنه درخت» را به عنوان آن ستون اصلی، آن شط قانونمند - لا اقل همان قانونمندی تصادفی مورد نظر «امیر مبینی» - رشد تاریخی ارزیابی کرد، و شاخه‌های آنرا، آن جریان‌های اتفاقی، که وجود آنها، تنه درخت را به عنوان ضرورت رشد و تکامل درخت اثبات می‌کند، دانست، یا خیر؟ ضرورت ادامه حیات درخت، رشد تنه آن است، که از قانونمندی درونی رشد درخت ناشی می‌شود. شاخه‌ها، حتی شاخه‌های بزرگ، چرا در اینجا و در این سوی درخت بوجود آمده‌اند، ناشی از جهت نور، باد، موانع دیگر و... در تحلیل نهایی از جمله متاثر از تصادفات‌اند.

امیر مبینی "تفاوت بین «علت علی» kausale Genese و «علت صوری» formale Genese آن پدیده - بوجود آمدن بینی کلتوپاترا در اصل - و «علت را نادیده می‌گیرد. این نادیده گرفتن در «پژوهشی...» به نقل از انگلس در بحث درباره «حادثه» بچشم می‌خورد: «...چگونگی تحقق ضرورت [و نه نفس تحقق ضرورت]، ... به طور کامل قابل پیش بینی نیست...» علت صوری مورد نظر انگلس به جای علت علی گرفته می‌شود.

علت علی بروز انقلاب اجتماعی، رشد «نیروهای مولده»، یعنی تعالی انسان فروشنده نیروی کار و رشد ابزار تولید، و در تضاد قرارگرفتن آن با مناسبات حاکم تولیدی ناشی از شکل مالکیت، است. این روند از قانونمندی علمی، پیروی می‌کند، که بر پایه رشد بر مبنای واقعیت عینی موجود قرار دارد. پدیده بستن نطفه نو در درون روابط کهن، رشد آن در دامن این روابط و زائیده شدن آن دو دامن آن، که «نفی در نفی» دیالکتیکی می‌نامند، از چنین قانونمندی علمی سرچشمه می‌گیرد. درحالی‌که شکل بروز انقلاب اجتماعی می‌تواند تحت تاثیر عوامل مختلف قرار بگیرد و یک شکل «تصادفی» باشد. مثلا کمتر و یا بیشتر خونین و یا مسالمت آمیز بودن، سریع و یا در مدت زمان طولانی تحقق یافتن، با رهبری پخته و یا خودجوش اجرا شدن، تحت تاثیر عوامل مثبت و یا منفی متفاوت، تاثیر عوامل داخلی اجتماعی ناشی از سنن، مذهب، روان و روحیات خلقی قرار داشتن و یا با عوامل غیرمترقبه و یا تدارک شده خارجی روبرو شدن، مثلا دخالت خارجی و همچنین با انواع دیگر حوادث اتفاقی، حتی طبیعی (آشفشان، زمین لرزه) و غیره روبرو شدن. بدون تردید تناسب قوای نیروهای انقلاب داخلی و متحدان جهانی آن و ضدانقلاب و متحدان خارجی آن در لحظه معین، یکی از عوامل اصلی تعیین «شکل تصادفی» انقلاب است. جمله کوشش پوزیتیویست‌ها، و «امیر مبینی» به عنوان یکی از آنها که نادرست انگلس را بشهادت می‌گیرد، برای گویا در برابر هم قرار داشتن «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیکی» در درک نکردن و یا پرده پوشی همین نکته قرار دارد. آنها این نکته را درک نکرده‌اند که کار دورانساز مارکس در «کاپیتال» کشف ادامه زنجیر قانونمندی رشد جامعه سرمایه داری، از درون روابط اقتصادی اجتماعی ماقبل آن، فئودالیسم - نفی در نفی - بوده است. مارکس توانست از طریق تفکر انتزاعی پایبند به واقعیت مادی و عینی روابط فئودالیسم میرنده و سرمایه داری بالنده، به چگونگی تداوم رشد روابط در سیستم سرمایه داری دست یابد. این شیوه، به عنوان یک انتزاع علمی - و نه ایده آلیستی - که در علم جامعه شناسی جای «تحقیقات میدانی» را برای شناخت «آنچیزی که باید ضرورتا از درون واقعیت کنونی رشد کند»، را می‌گیرد، به مارکس امکان داد اثبات کند، که تغییر انقلابی سرمایه داری، به مثابه قانونمندی رشد این فرمایشیون، برپایه سوسیالیسم است. نفی دیالکتیکی جامعه طبقاتی سرمایه داری، پایان بخشیدن به جامعه طبقاتی در کل آن است و نه شکل جدیدی از آن و نه «گلوبالیسم» و «جهانی» شدن

سرمایه داری که مداحان امروزی آن، آنرا تبلیغ می‌کنند، نه «جنون پیشرفت جامعه سرمایه داری»، «مانع پیشرفت سرمایه داری» و ... که امیر مبینی "برمی‌شمرد [۱۰].

«شکست تلخ کشورهای سوسیالیستی» به عنوان «دلیل» نادرستی برداشت علمی «نفی در نفی» سرمایه داری در سیمای جامعه سوسیالیستی بدون طبقات متخاصم، تنها نشان این امر است، که پوزیتیویست‌ها در برداشتن از علل این فاجعه همچنان در سطح باتی می‌مانند.

آن دیالکتیک ذهن گرا و ایده آلیستی که «امیر مبینی» از آن نفی تنه درخت رشد جامعه انسانی، تحت عنوان «تک سمتی تاریخ» را نتیجه گیری می‌کند و بر پایه آن سوسیالیسم را «ضرورتی» ارزیابی می‌کند که «با احتمال به ثمر رسیدن و یا به ثمر نرسیدن همراه است»، و به منظور اثبات این نظر به نادرست انگلس را بشهادت می‌گیرد و می‌نویسد: «همانگونه که انگلس می‌گوید، برای دیالکتیک هیچ چیز مقدس و مطلق و نامشروط نیست»، کوچکترین ارتباطی با «ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی مارکس و همه اصول شالوده‌ای سوسیالیسم» ندارد.

پوزیتیویست‌ها به منظور توجیه استدلال خود، مارکسیسم را متهم به اعتقاد به «مقدرات تاریخی» می‌کنند. نویسندگان برای اثبات این اتهام به مارکسیسم، مدعی می‌شود: «این که اندیشه پردازان آئین مدار نظریه سوسیالیسم همچون واکنشی در برابر بیداد [که منظور تصورات سوسیالیستی "بشر در طول تاریخ است] را در برابر نظریه مارکسیستی سوسیالیسم همچون یک شکل تاریخی مشخص جامعه می‌گذرانند، قبل از همه ناشی از آن است که تصور می‌کنند آن "شکل تاریخی مشخص جامعه (سوسیالیسم آرمانی) مطلقا بازتاب واقعیت‌ها و روندهای عینی و جبری در ذهن انسان است و هیچ اثری از مداخله متقابل خیال و خرد این انسان در تصویر و توصیف آن واقعیت وجود ندارد، مگر به گونه اکتشاف.»

البته چنین تهمتی به مارکسیسم وارد نیست، برعکس بانیان سوسیالیسم علمی همگی بر این عقیده‌اند، که نقش عامل «آگاه» در برقراری سوسیالیسم - و بطور کلی در روندهای اجتماعی - قطعی و در لحظاتی قاطع است. برجسته ساختن اهمیت «مبارزه ایدئولوژیک» توسط انگلس [۱۱]، نظرات مارکس در اینباره که تنها پس از درک کارگران از نقش تاریخی خود در تغییر ساختار جامعه سرمایه داری، از کارگران مجرد، «طبقه پرولتاریا» بوجود می‌آید و آنها را به «عامل و حامل» (سویک) این تحول تبدیل می‌شوند؛ و یا توضیحات وسیع لنین در «چه باید کرد؟» درباره ضرورت انتقال نظرات سوسیالیستی توسط «پیشقراول» طبقه به درون طبقه، که به منظور تبدیل ساختن کارگران از مبارزان برای خواست‌های سندیکایی به «طبقه آگاه و سازمان یافته» و خواستار برقراری جامعه نو انجام می‌شود [۱۲]، برای اثبات بی‌پایگی این اتهام به مارکسیسم کافی است. یکی از عمده ترین وظایف احزاب کارگری، از جمله حزب توده ایران، در طول حیات مبارزاتی آن، همین انتقال آگاهی طبقاتی به درون طبقه کارگر بوده است.

شایان توجه است، که همین محافل پوزیتیویست، از جمله در سازمان فدائیان اکثریت، با اتهام «اراده گری» به مارکسیست‌ها و به ویژه به لنین، عکس اتهام فوق را هم به مارکسیسم وارد می‌دانند، و آن گویا پرده دادن به نقش عامل آگاه است [۱۳]. اما در بحث فعلی، «امیر مبینی» به گویا بی‌توجهی مارکسیسم به نقش انسان و «اثر مداخله متقابل خیال و خرد انسان» بر روی روندها نیاز دارد، به امید آنکه بتواند نقش «تصادف» را در تاریخ مطلق سازد: «اتفاق در تاریخ، یا بینی کلتوپاترا» این اتهام ناشی از شناخت از مارکسیسم در سطح، و یا مواضع پوزیتیویستی آگاهانه است.

این برداشت مطلق گریانه از نقش «خیال و خرد انسان» یک برداشت ایده آلیستی از این نقش است. اینجا بهیچوجه قدرت انتزاع انسان معتقد و پایبند به واقعیت عینی منظور نظر نیست، بلکه منظور پرواز خیالپردازانه انسان جدا شده از واقعیتی عینی است که بر روی آن ایستاده است، رشد کرده است، به مرحله معینی از تکامل تاریخی دست یافته است، و اکنون با قدرت انتزاع خود بر این پایه از رشد عینی خود، بجستجوی راه‌های ممکن تداوم رشد و واقعیت موجود می‌رود.

عملکرد انسان در طول تاریخ، به شهادت وجود عینی «واقعیتی که تحقق یافته است»، و با وجود تنوع «خیال و خرد انسان» که نقش «تصادف» مورد نظر «امیر مبینی» را ایفا کرده است، دال بر آن است، که انسان خردمند در طول تاریخ، برخلاف نظریه پردازان ایده آلیست مورد بحث، با تکیه بر واقعیت، ماتریالیستی عمل کرده است، و بند ناف خود را از واقعیت عینی قطع نکرده است. «ماتریالیسم تاریخی» یا «علم تاریخ» که با نام مارکس عجین است، این امر را اثبات می‌کند. «خیال و خرد انسان» در طول تاریخ در برابر واقعیت عینی استقلال ایده آلیستی نیافته است، آینه انعکاس واقعیت

۱- ظرفیت تولید صنعتی در سراسر جهان (بجز چین) به حد اکثر ۷۰ تا ۷۵ درصد محدود مانده است. کل بدهی های تمام کشورها (کارفرمایان، دولت، بودجه در مجموع خود) به ۳۳۱۰۰ میلیارد دلار، که برابر است با ۱۳۰٪ کل تولید ناخالصی تمامی کشورهای جهان، رسیده است و سالانه یک رشد ۶ تا ۸ درصدی را نشان می دهد. به عبارتی دیگر ۴ برابر بیشتر از رشد کل تولید ناخالصی جهان. تفاوت فاحش بین این ارقام و بیلان سود کسرن های بزرگ به ایجاد ترسناکی رسیده است و پی آمدهای فاجعه باری را بوجود آورده است. همه جا و در تمام رشته های اقتصادی، سطح حقیقی حقوق و دستمزدها تقییل می یابد، همزمان با آن محل کارها از بین برده می شوند و مراکز تولیدی بسته می شوند. تنها در کشورهای «پیشرفته» سرمایه داری ۴۱ میلیون بیکار [رسمی] وجود دارند، که بطور مداوم نیز بیشتر می شوند. از این بحران، آنگلور که نشریه «فورتن» Fortune با شادی خبر می دهد، ۵۰۰ بزرگترین کسرن ها در امانند «آنها مرز بزرگی لازم را بچنگ آورده اند، تا بتوانند رقابت محلی را خنثی سازند و آنها را ببلند. سود این ۵۰۰ بزرگترین کسرن ها بالغ بر ۱۵٪ تصاعد بشان می دهد، اما خرید و فروششان ۱۲٪.

در آغاز دهه ۹۰ تقریباً ۲۰۰۰ شرکت اقتصاد جهان را در دست های خود متمرکز ساخته بودند. قدرت اصلی اینها در اختیار «دویست از بزرگترین» آنها است. اینها توانسته اند از طریق بلعیدن و خریدن دیگر شرکت ها، بطور مداوم بزرگتر شوند. از اینرو سهم سرمایه شرکت های ماوراء ملی از ۱۷٪ تولید ناخالصی در جهان در سال های ۶۰، اکنون به بیش از ۳۲٪ در سال ۱۹۹۵ رسیده است. این ۲۰۰ کسرن در تولید کشاورزی، صنعتی، در بخش سرمایه مالی و بازرگانی فعالیت می کنند. آنها بصورت زیر در جهان تقسیم می شوند: ژاپن ۶۲، آمریکا ۵۳، آلمان ۲۳، فرانسه ۱۹، انگلستان ۱۱، سوئیس ۸، کره جنوبی ۶، ایتالیا ۵، هلند ۴.

"هلموت ماخر" Helmut Maucher مدیر کل مشترک نستله، در عین حال سازماندهنده و سخنگوی "Impresario" "کسب و کار داووس" رئیس کلوب رهبری ۴۷ شرکت اروپایی «دویست بزرگترین» است. او یکی از مخالفان بسیار جدی یک "سند اجتماعی" Sozialkarta است و همانند تمامی اعضای کلوب خواستار آزادسازی اقتصاد می باشد.

بین سال های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۶ ادغام شرکت ها سالانه ۱۵٪ بیشتر شده است. مخارج این روند تا سال ۲۰۰۰، به رقم ۱۰۰۰۰ میلیارد دلار بالغ خواهد شد. در مقایسه با این رقم، تولید ناخالصی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۹۶ تنها بالغ بر ۷۶۰۰ میلیارد دلار است.

۵ شرکت از بزرگترین کسرن های ماوراء ملی، نیمی از حجم جهانی در رشته های کلیدی هواپیمایی و کیهانی، برق و انرژی، الکترونیک و نرم ساختارها را بچنگ آورده اند؛ دو شرکت دیگر مجموعه "Fast-food" ۵ شرکت مجموعه بخش آشامیدنی و صنعت سیگار را در اختیار خود گرفته اند.

بکمک "لیبرالیزاسیون"، "خصوصی سازی"، "بوقراری بی بندوباری" "Deregulation"، "بازرگانی آزاد جهانی" این تمرکز حول انگیز توجیه می شود. در چنین جو حاکم بر تمرکز سرمایه، نقش بانک ها، بیضه ها و بنیادهای بازنگشتگی از موقعیت ویژه ای برخوردار است.

این وضع تا کجا ادامه خواهد یافت؟ «صادقانه باید بگویم، که نمی دانم»، پاسخ یک مدیر بانک در نیویورک به این پرسش است، و اضافه می کند: «بانک ها ارقام بزرگی می پردازند. ما وحشیانه کوشش می کنیم، ادغام ها را به پیش برانیم، و این مایه حیات ماست». این متخصص می داند، درباره چه چیز سخن می گوید، و با صراحت توضیح می دهد، که این موج ادغام شرکت ها و سرمایه، با قرض انجام می شود. همچنانکه اقتصاد جهان در کل خود.

چه کسی می تواند از بحران سرمایه داری سخن بزند؟ کسانی که باتکداران اینچنان باران پول را سرازیر می کنند؟ روی سیاه و بحرانی متفلسفانه برای دیگران در نظر گرفته شده است. بلافاصله بعد از این ادغام ها، بنام «مخارج» و «تجدید سازمان» اخراج های دستجمعی آغاز می شوند. اقدامی که با بالارفتن ارزش سهام این شرکت ها در بورس همراه می شود. (به نقل از لوموند، دیپلوماتیک آوریل ۱۹۹۷)

۲- "آدام شاف"، پرفسور فلسفه و جامعه شناس مارکسیست لهستانی در رساله «چپ نوه» (شماره ۶۰ "راه نوده") از آن صحبت می کند، که من با آشنا شدن با یک نشریه مارکسیستی مکزیک، «به عنوان یک مارکسیست، دوباره به آموختن مارکسیسم آغاز کردم».

۳- روبرت اشتیگر والد Robert Steigerwald در کتاب «خدا حافظی با ماتریالیسم؟ علوم جدید، صفحه ۲۵۷، انتشارات Paht-Rugenstein ۱۹۹۴

۴- Carr, E. H. ۱۹۷۴, S ۹۰ به نقل از کتاب فوق الذکر اشتیگر والد ص ۲۶۳

۵- نگاه شود به مقاله «علم تاریخ» دست آورد بشریت است، در «راه نوده» شماره ۵۸، فروردین ۱۳۷۶، که در آن پرفسور مولر در مقایسه با رشد علوم طبیعی، «علوم بورژوازی»، که ضرورت و تکوین جایگزینی فرامیوسن سرمایه داری را بجای فئودالیسم اثبات می کند، «علم تاریخ» را به عنوان «علم پرولتاریه» می نامد، و بر پایه آن ضرورت گذار به سوسیالیسم را اثبات می کند.

۶- فالسیفیکاسیون- اسلوب تحقیقاتی برای بررسی درستی و یا نادرستی یک حکم و یا تئور است. اگر یک تئور جدید جنبه امری را مطرح می سازد، و اگر بتوان یکی از این جنبه ها را نادرست اعلام کرد، آنوقت کل تئور مردود شناخته می شود. اسلوب تحقیقاتی مقابل شیوه "وری فیکاسیون" است، اسلوبی که برای اثبات درستی یک نظر و یا اثبات یک واقعت بکار برده می شود. باید بین وری فیکاسیون عقلی و آزمایشی

باقی مانده است، اما آینده ای نه پاسیفا و غیرفعال، بلکه آگاه، مبارزه جو و خلاق. این است درک علمی ماتریالیستی از دیالکتیک بین عین و ذهن: درک مارکسیستی! از این درک است که این ضرورت برمی خیزد: راه برون رفت از بن بست و بحران سرمایه داری، سوسیالیسم است!

برخلاف عملکرد انسان در طول تاریخ، آلترناتیو و تالی مورد نظر امیر ممبینی، که آنرا در برابر تصورات سوسیالیسم علمی قرار می دهد، از تحلیل شرایط مشخص جامعه امروز بشری حرکت نمی کند، بنه بحران ساختاری سرمایه داری در سطح جهان و خطر برقراری فاشیسم، از جمله در ایران، کوچکترین اشاره ای ندارد و توجهی نمی کند. آنجا هم که از «پیامدهای بزرگ علمی- فنی، شکست تلخ کشورهای سوسیالیستی اروپا، جنون پیشرفت جامعه سرمایه داری» و ... نیز صحبت می کند، در سطح کلی گویی باقی می ماند. هیچ یک از این فاکت ها برای یافتن آلترناتیو دیگری - لااقل تاکنون - بکار گرفته نمی شوند، تا به این «جنون» پایان ببخشند، بلکه برای آن بیان می شوند، تا «پندارهای مطلق اندیشانه درباره سوسیالیسم و آینده تاریخ بشری» مورد علامت سوال قرار داده شود و مردود اعلام گردد. اعلام گردد، که آینده را نمی توان شناخت، سردرگمی ناگزیر و لابد «جبری» است. سوسیالیسم می تواند تحقق یابد و یا تحقق نیابد: «بدین گونه سوسیالیسم نیز به گونه یک ضرورت، در شکل یک امکان تجلی می کند و این امکان با احتمال به ثمر رسیدن یا به ثمر نرسیده همراه است...».

پی آمد این سردرگمی البته در مواضع سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بچشم می خورد درباره شرکت و چگونگی شرکت در مبارزات روز مردم در این دوران بحرانی که «خطر برقراری فاشیسم» که در نشریه «کار» نیز تائید می شود، غیرقابل انکار است - نگاه شود به «انتخابات ریاست جمهوری و موضع ما» در شماره ۱۵۷ «کار» ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۶ - نتیجه این سردرگمی در سطح تئوریک و عملی برای ترسیم آینده جامعه بشری و تعیین اهداف تاکتیکی و استراتژیک مبارزاتی نیروی چپ نیز در سازمان قابل برده پوشی نیست.

در یک نکته البته «امیر ممبینی» محق است، برای سوسیالیسم یک آلترناتیو وجود دارد، آلترناتیوی که البته بطور تصادف و اتفاق بوجود خواهد آمد، بلکه بعلت انفعال نیروهای ترقی خواه می تواند تحقق یابد. این آلترناتیو برقراری فاشیسم، برقراری برسریرت بر سراسر جهان است، اگر سرمایه داری قادر شود از جمله با ایجاد، تشدید و تداوم سردرگمی تئوریک و ایدئولوژیک در بین نیروهای چپ و ترقی خواه، توجه آنان را از مبارزه علیه امپریالیسم، نظم نوین امپریالیستی، سرکوب جنبش های ضد سرمایه مالی امپریالیستی و ... منحرف سازد، بحث درباره «هویت» را به القای نظرات تائید آمیز برای سرمایه داری بحران زده تبدیل سازد. بجای آلترناتیو دمکراتیک که حامل آن، فعالیت آگاهانه و انقلابی توده ها است، به اصطلاح «آلترناتیو دمکراتیکی» القاء شود، که گویا می توان و باید آنرا به کمک کشورهای امپریالیستی در ایران برقرار ساخت!

تفاوت بین دیالکتیک یابیند به ماتریالیسم، «ماتریالیسم دیالکتیک» و دیالکتیک ایده آلیستی در اینجا نهفته است.

اگر «امیر ممبینی» در خاتمه بخش سوم «پژوهشی...» خود به نقل از مارکسیسم می نویسد: «... سرمایه داری در راستای تکامل تاریخ در مرحله معینی راه را بر پیشرفت نیروهای مولده می بندد و از اینرو به عامل ارتجاعی بدل می شود... مارکسیسم می گوید در جامعه سرمایه داری، تولید اجتماعی می شود، اما مالکیت خصوصی می ماند و این مهم ترین تضاد سرشتی این جامعه است»، صرفنظر از آنکه این نقل قول ها دقیق و همه جانبه نیستند، بیان معلول آنها بمنظور توضیح و رشد و تکامل برداشت مارکسیستی انجام نمی شود. به عبارت دیگر «پژوهشی...» را نمی توان به مثابه سهمی در نبرد پرشور کنونی برای رشد و انطباق مارکسیسم بر شرایط جدید در جهان ارزیابی کرد، بلکه باید آنرا به عنوان یک کوشش پوزیتیویستی برای توجیه تئوریک تبلیغ «مرگ کمونیسم» دانست.

این ارزیابی درست آنجایی بی پرده بچشم می خورد، وقتی ادعا می شود: «... سرمایه داری مانع پیشرفت نشده است...» و هشدار داده می شود: «به راستی! کسی که هیچ امکانی برای باقی ماندن سرمایه داری در نظر نمی گیرد، چگونه می تواند تاریخ تک چشم انداز خود، بازم مدعی «بینش علمی شود؟» [۱۴].

با رهبران طرد شده "موتلفه اسلامی" آشنا شویم!

در تمام سال‌های گذشته، یک حزب سراسری بر ایران حکومت کرده است. این حزب، مبتکر و مدافع شعار "حزب فقط حزب" الله بوده است و زیر همین شعار با حیات سیاسی همه احزاب سیاسی کشور به مبارزه برخاست. بزرگترین جنایات و توطئه‌ها برای سرکوب احزاب سیاسی توسط رهبران این حزب در جمهوری اسلامی شکل گرفت. صحبت از "هیات‌های موتلفه اسلامی" است، که مردم در جریان انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، بدون آنکه آگاهی کاملی از تشکیلات سراسری آن داشته باشند، رهبران آنرا از مجلس اسلامی طرد کردند و کاندیدای ریاست جمهوری آنرا شکستی تاریخی دادند. سران و رهبران این حزب، علیرغم همه شکستی که در دو انتخابات اخیر بر آنها وارد آمده همچنان اهرم‌های پر قدرتی را در جمهوری اسلامی در اختیار دارند. برای تحمیل عقب نشینی از مواضع اشغالی ابتدا باید چهره‌ها و رهبران موتلفه اسلامی را شناخت و سپس پست‌ها و مقامات کلیدی که در اختیار دارند مشخص ساخت. باید از طریق مطبوعات داخل کشور، از تمامی ارگان‌های قانونی (از جمله وزارت کشور و وزارت ارشاد اسلامی) خواست که اساسنامه، اعضای رهبری و سوابق رهبران این حزب (موتلفه اسلامی) و زمان صدور جواز و اجازه فعالیت رسمی آن را مطابق قانون منتشر سازند.

راه توده متکی به اطلاعاتی که از لابلای مطبوعات داخل کشور جمع آوری کرده، یکبار دیگر مشخصا و موقعیت رهبران "موتلفه اسلامی" را منتشر می‌سازد.

حیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل (سرپرست کمیته امداد امام خمینی، که در انتخابات مجلس پنجم در تهران رای نیآورد و از مجلس پنجم طرد شد. اعلام و تحمیل ناطق نوری به جامعه روحانیت مبارز و حوزه علمیه قم از آخرین ابتکارات او برای قبضه قوه مجریه بود)

علی اکبر پرورش، جانشین دبیرکل (مردم اصفهان، طی سه بار رای گیری، در جریان انتخابات مجلس پنجم دست رد بر سینه او گذاشتند. او در مجلس چهارم نماینده اصفهان بود.)

اسدالله بادامچیان، دبیراجرایی (از اعضای اولیه مجاهدین خلق، که در جریان شکل گیری گروه پیکار در درون این سازمان، از هر دو سازمان جدا شده و سپس به موتلفه اسلامی پیوست. او اکنون مشاور عالی رئیس قوه قضائیه است و نقشی تعیین کننده در سانسور فیلم و مطبوعات دارد. او دبیر کمیسیون ماده ۱۰ برای صدور مجوز برای فعالیت احزاب سیاسی نیز هست!)

مصطفی میرسلیم (عضو رهبری موتلفه و وزیر ارشاد اسلامی)

اسدالله لاجوردی (رئیس سابق زندان اوین و سرپرست کنونی زندان‌های ایران)

مقصودی (مستول ستاد نماز جمعه)

نیری (جانشین عسگراولادی در کمیته امداد، عضو کمیسیون سه نفره قتل عام زندانیان سیاسی)

محسن ریغیقلوست (سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان و فرمانده سابق کمیته‌های انقلاب اسلامی و هماهنگ کننده یورش به احزاب و سازمان‌های سیاسی در سال‌های ۶۱ و ۶۲ و دستگیری‌ها)

رضا زواره‌ای (معاون قوه قضائیه و عضو شورای نگهبان، که در جریان انتخابات ریاست جمهوری نیز خود را کاندیدا کرده و از همان شورای نگهبان که خود عضو آنست تأیید صلاحیت گرفته بود)

سعید امانی (دبیرانجمن اسلامی بازار)

علینقی خاموشی (رئیس اتاق صنایع و بازرگانی)

محمد جاسبی (رئیس دانشگاه آزاد)

محمد رضا باهنر (عضو هیات رئیسه مجلس پنجم و دبیر باصطلاح تشکل‌های همسو، که سازمان‌های وابسته به موتلفه اسلامی می‌باشند. مانند انجمن‌های اسلامی وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها، فارغ التحصیلان، مهندسان و...) مهندس مرتضی نبوی (نماینده مجلس، عضو شورای مصلحت نظام و سرپرست روزنامه رسالت)

علاوه بر این عده، جمعی از روحانیون حکومتی نیز عضو رهبری موتلفه اسلامی می‌باشند، که کوشش می‌شود وابستگی‌های آنها به این حزب بازاری پنهان نگهداشته شود. کوشش برای تدقیق و تکمیل این لیست، خود کوششی است در جهت یاری رساندن به جنبش نوین انقلابی مردم ایران!

تفاوت قابل شد. بکار بردن اسلوب فالسینیکاسیون آزمایشی در تحقیقات به مراتب آسان تر از بکار بردن وری فیکاسیون آزمایشی است.

۷- انستیتوی مالی امریکایی، مرزیه لینگ Merril Lynch، اعلام کرد که ۶ میلیون دلار میلیونر در جهان وجود دارد، که در مجموع ۱۶ هزار میلیارد (۱۶ بلیون) دلار ثروت دارند. این رقم، طبق محاسبات این انستیتو در سال ۲۰۰۰ پنجاه درصد افزایش خواهد داشت. این انباشت ثروت در دست اقلتار فوقانی و میانی سرمایه دار که با سودهای که هر ساله رکورد سال پیش را می‌شکنند، درحالی تحقق می‌یابد، که وضع بازار خریدوفروش تنها از یک رونق نسبی برخوردار است و سطح اشتغال همچنان بحرانی است. برای مثال آلمان از نظر اقتصادی جای سوم را در جهان دارد، اما سطح تولید سرانه آن به هشتمین و یا نهمین، سطح درآمد سرانه "نیمه پائینی" جامعه به سطح دوازدهمین در جهان رسیده است؛ فقر نسبی در همین سال‌های ۹۰ در این کشور، همپای تشدید یکبارگی، رشد کرده است. یکبارگی در آلمان یک پدیده استثنایی در اروپا نیست. طبق اعلام صندوق بین المللی پول در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۹۷، که "یکبارگی ثبات اقتصادی و سیاسی را در سراسر اروپا به خطر انداخته است.

فقر در بین اقلتار پائینی جوامع سرمایه داری پیشرفته از یک سو، و ثروت در اختیار اقلتار فوقانی از سوی دیگر رشد می‌کند. یک جامعه شناس امریکایی این وضع را چنین برمی‌شمارد: "جهان سوم بطور مداوم به درون شهرهای بزرگ کشورهای جهان اول نفوذ می‌کند - با ثروت عظیم بخش فوقانی و فقر هول انگیز بخش تحتانی آن." (به نقل از ارگان حزب کمونیست آلمان UZ، ۱۹۹۷، ۹۵).

۸- احسان طبری، میادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، در مقاله «واحد-سیستم-تشکل» درباره «نظم و هبء و استواری سیستم» چنین می‌نویسد: «هر سیستم یک تشکل و هر تشکل یک نظم و تناسب و هماهنگی معینی بین اجزاء است. سیر از یک سیستم به سیستم دیگر فقط در نتیجه عوامل قوی موثر درونی و برونی، بسط عمیق تضادهای درونی و برونی ممکن است. مسیر یک سیستم متشکل به مرحله عالی تر و بفرج تر از دلان هبء Chaos می‌گذرد. جریان بدین قرار است: ۱- در سیستم A تناسب و انتظام معینی وجود دارد؛ ۲- تضاد در درون سیستم در اثر تاثیرات داخلی و خارجی خود اجزاء با سیستم‌های دیگر شروع می‌شود، تحولات نامشهودی آغاز می‌گردد برای آنکه هارمونی و نظام عالی تری ایجاد کند؛ ۳- سیستم A وارد دوران تحولات آشکار، انفجاری یا جهشی می‌شود؛ ۴- دوران هبء chaotic در سیستم A آغاز می‌گردد، زیرا عامل کهنه مانع بروز نظام نوین است؛ ۵- در این دوران هسته‌های سیستم B (بفرج تر و عالی تر) پدید می‌شود؛ ۶- بتدریج سیستم B پدید می‌آید.

۹- احسان طبری «درباره حرکت تکاملی و مسیر آن» در «میادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی» از جمله می‌نویسد: «حرکت تکاملی فی المثل مانند حرکت گیاه یا درختی است که از تنه نخستین آن شاخه‌های بسیار می‌روید و در نمونه یگانه اولیه تنوع و گوناگونی پدید می‌آید. تکامل در یک جاده مستقیم الخط سیر نمی‌کند، بلکه در آن گرایش‌های مختلف پدید می‌آید و لذا جاده‌های متفاوتی را "برمی‌گزیند" و راه‌های مختلفی را "می‌آزماید"، ولی سیاله تکامل در همه این راه‌ها بجای دور نمی‌رود. جز در یک راه، در راه‌های دیگر به بن بست برمی‌خورد و حرکت تکاملی در همانجا می‌میرد و متوقف می‌شود و بصورت حرکت دورانی و تکرار مکرر در می‌آید. آری فقط در یک راه سیاله تکامل به پویه خویش ادامه می‌دهد و همین راه است که ما آنرا شاخه روینده تکامل می‌نامیم. ... و درباره «مسیر تکامل» همانجا اضافه می‌کند: «... از جهت شکل تحقق خود (بویژه در تاریخ انسانی) پیش‌بینی ناپذیر، و حال آنکه از جهت ماهیت، تحول همیشه پیش‌بینی پذیر است، زیرا تابع قانون و نظم معینی است، که شناختنی است.»

۱۰- هیچ دلیل معقول و قابل تصویری وجود ندارد و تاکنون ارایه نشده است، که بر مبنای آن قانونمندی رشد یک پدیده را بتوان تاکنون شناخت، اما نتوان آنرا برای تداوم رشد بلاانقطاع آن در آینده شناخت. در تمامی علوم این شیوه مرسوم است. پیش از آنکه «قانون نسبی» اینشتین به اثبات برسد، او آنرا بصورت "تقریب" مطرح ساخت، نظریه ای که با شناخت قانونمندی تا آن لحظه پدید آمده بود.

۱۱- نگاه شود به مقاله «برخی دیدگاه‌های چپ انقلابی» در "راه توده" شماره ۴۲، آذر ۱۳۷۴

۱۲- نگاه شود از جمله به مقاله «چه باید کرد؟» را باز هم بخوانیم؛ در "راه توده" شماره ۵۹، اردیبهشت ۱۳۷۶

۱۳- نگاه شود از جمله به مقالات اراده انقلابی - رومانیتسم انقلابی، در "راه توده" شماره ۵۰، و «حمله به لنینیسم، هیچ هویت انقلابی را همراه ندارد» در "راه توده" شماره ۴۹، تیر ۱۳۷۵

۱۴- از جمله نگاه شود به مقاله «سرمایه داری با مبارزه انقلابی فرومی‌باشد!» در "راه توده" شماره ۵۸، فروردین ۱۳۷۶، که در آن خطر تداوم حیات سرمایه داری برای حیات بشریت در مل، خطر تولید بر پایه شیوه سرمایه داری حتی در بخش اقتصاد غیرنظامی به خطر برای حیات بشریت در شرایط خاص دوران فعلی توضیح داده می‌شود.